فصل 794 - حمله نژاد شیطانی (قسمت 3)«سرافینا، آیا واقعاً احساس خوبی داری؟ اگر فکر می‌کنید نمی‌توانید این کار را انجام دهید، پس خودتان را مجبور نکنید.»این درست است، سرافینا. شما در چهار روز گذشته عملاً هیچ خوابی نداشته اید. به یاد داشته باشید که امنیت شما از هر چیز دیگری مهمتر است... اگرچه نمی توانید عمداً مرتکب قتل شوید، آسیب های جدی در این نوع رقابت ها طبیعی است و در بدترین حالت ممکن است مرگ های بی احتیاطی رخ دهد.«با وجودی که پادشاهی لاجوردی [kingdom\_پادشاهی] قدرتمند است، فکر نمی‌کنم آنها توانایی [abil\_ابیل] شکست دادن ما را داشته باشند. ما حتی سه پادشاهی [kingdom\_پادشاهی] پدر و مادر را درهم شکستیم!»...در کالسکه شخصی پرنسس دوم، یازده نماینده نسل جوان و آینده گالس[gales\_گیلز] با نگرانی به شرکت کننده دوازدهم نگاه کردند. سرافیناسرافینا می‌توانست نگرانی و مراقبت واقعی را که از ته قلب هم تیمی‌هایش می‌آمد احساس کند. نه، بیشتر از هم تیمی ها، آنها دوستان او بودند.حتی در آن زمان، شخصیت او مانند یک دختر نرم و لطیف نبود.قبل از اینکه خرخر کند و با صدایی مطمئن به خواهر بزرگترش الیس[ellis\_الیس] نگاهی انداخت و با صدایی مطمئن گفت: «بچه ها نگران نباشید، این شاهزاده خانم دوازده روح تکامل یافته [soul evolver\_تکامل دهنده‌های روح] از پادشاهی لاجوردی را در هم خواهد شکست. 552] به تنهایی! پس اگر کلاغ[crow\_کرو] شاهزاده پادشاهی لاجوردی[kingdom\_پادشاهی] گنج عجیبی داشته باشد چه؟ یک تاب از عصای این شاهزاده خانم کافی است تا او را با گریه برای پدر و مادرش از میدان خارج کند!»«هاهاهاها!»همانطور که از شما انتظار می رود، شاهزاده خانم دم اسبی!«آنا، تو!»لیام کمی به داخل خم شد و با گیجی زمزمه کرد: «بگو، الیس[ellis\_الیس]. چطور توانستی سرافینا را از اتاقش بیرون کنی؟ همه ما فکر می کردیم که او در فینال حاضر نخواهد شد. دیروز به خصوص افسرده به نظر می رسید.»چشمان الیس کمی برق زد اما او بدون اینکه چیزی توضیح دهد لبخند کمرنگی زد.لیام آهی کشید و سرش را تکان داد و در نهایت بدون اینکه سوال دیگری بپرسد شانه ای بالا انداخت. او می‌دانست که اگر الیس [ellis\_الیس] نمی‌خواهد چیزی بگوید، هیچ‌کس نمی‌تواند او را وادار به صحبت کند، حتی اگر دست‌هایش را قطع کنند. اولین شاهزاده خانم[first princess\_شاهدخت اول] این پادشاهی[kingdom\_پادشاهی] در نهایت چنین بود.با این حال، حیف که بای زمین[bai zemin\_بای زه مین] رفت. او حتی بدون خداحافظی رفت.» لیام در حالی که شمشیر بزرگش را نوازش می کرد زیر لب غرغر کرد. او حتی بعد از دیدن ظاهرم علیه من تبعیض قائل نشد... همچنین، بنا به دلایلی، احساس کردم که او واقعاً قدرتمند است، حتی اگر به وضوح فقط سطح [level\_سطح] 50 را داشت.»صدای او بسیار پایین بود، بنابراین فقط الیس[ellis\_الیس] و قاتل خجالتی[assassin\_قاتل] کت که اتفاقاً در کنار او نشسته بود صدای او را شنیدند. با این حال، الیس[ellis\_الیس] در مورد آن اظهار نظر نکرد و کت طبق معمول سکوت کرد.برخی به چت کردن ادامه دادند، اما در نقطه ای، سرافینا موفق شد به پس زمینه بیفتد. همانطور که از پنجره کالسکه ای که به آرامی در خیابان های شهر خرس زیر نظر چندین سرباز زره پوش و نیزه هایی در دست داشتند به بیرون نگاه می کرد تا از نزدیک شدن کلاغ [crow\_کرو]d در تلاش برای دیدار با قهرمانان جلوگیری کند. از پادشاهی[kingdom\_پادشاهی]، سرافینا نتوانست آخرین شبی را که بای زمین[bai zemin\_بای زه مین] را قبل از ناپدید شدن او دید، به یاد بیاورد.او در آن زمان بسیار عصبانی بود و هنوز هم بود. با این حال، او کمی احساس پشیمانی کرد.آخرین کلمات او ... شنیدن آن چندان خوشایند نبود.سرافینا ممکن است دختری بی ادب و حتی گاهی بی احساس به نظر برسد، اما در واقعیت، او قلبی بسیار مهربان داشت و به دیگران اهمیت می داد. فقط خانواده‌اش می‌دانستند که او فقط یک مشت جواهرات برای شرکت در رویدادهای مختلف لازم دارد، در حالی که بقیه برای حمایت از مردم فقیر فروخته شده بود.علیرغم اینکه تنها 16 سال سن داشت، بالغ تر از آن بود که دیگران باور کنند. بنابراین، با سر خونسردی در آن زمان، از فریاد زدن آن کلمات در بای زمین[bai zemin\_بای زه مین] در آن زمان در یک انفجار خشم کور پشیمان شد..... اگر واقعاً به دنیای خودش برمی گشت چه؟ سرافینا چشمانش را بست و بدون اینکه بخواهد به آن فکر کند سرش را تکان داد.با فشردن دندان ها و مشت هایش، شخصیت سرکش او بازگشت.ای اورک ناسپاس! ای حرامزاده! تو... تو فقط صبر کن تا این شاهزاده خانم دستش به تو برسد و من .... تا سر حد مرگ گازت می گیرم!'درست در آن زمان، گونگی که برای چندین نسل به صدا درآمده بود، وقتی کسی به آن ضربه زد، کل شهر را تکان داد.برای دو یا سه ثانیه، شهروندان پادشاهی [gales\_گیلز] [gales\_گیلز] [kingdom\_پادشاهی] پادشاهی [kingdom\_پادشاهی] مانند دیگران یخ زدند. با این حال، به‌زودی چهره‌هایشان به طرز وحشتناکی رنگ پریده شد، زیرا به یاد آوردند که صدای آن گونگ چه معنایی [mea\_میا] بود که حتی اکنون نیز همچنان از بالای کوه به شدت طنین‌انداز می‌کرد... هر پادشاه هر 10 سال یک‌بار مطمئن می‌شد که به شهروندان یادآوری کنید که آن گونگ چه چیزی را نشان می داد، حتی اگر آخرین باری که آن را زده بودند بیش از 450 سال پیش بود.«د-حمله شیطان!»«شیاطین می آیند!»با چهره های رنگ پریده، همگی برای اخطار به دیگران فریاد زدند و با نظمی تعجب برانگیز[order\_مرتبه] به نقاط مختلف شهر رفتند، گویی از قبل به آنها یاد داده بودند که در این شرایط چه کنند.با شنیدن سخنان شهروندان تندباد[gales\_گیلز]، مردم پادشاهی[kingdom\_پادشاهی] دیگر هراسان شدند و برخی از آنها با بی نظمی و وحشت شروع به دویدن کردند، در حالی که تنها کسانی که با وجود ترس توانستند آرامش خود را حفظ کنند، کلاغ را دنبال کردند. [crow\_کرو]d از طوفان [gales\_گیلز].سرافینا و سایرین داخل کالسکه نیز یخ زدند و چهره‌هایشان مانند شهروندان رنگ پریده بود.شیاطین؟ چرا الان شیاطین حمله کردند؟ عملاً آینده نسل بشر در این مکان جمع شده بود! آیا آنها فکر می کردند که مبارزه با 49 نیروگاه درجه سوم [order\_مرتبه] و این همه نابغه همراه با صدها هزار سرباز آسان است؟«خواستار مرگ!!!»لیام از جایش بلند شد، چشمان قرمزش از خشم برق زد و قصد قتلی از درونش بیرون زد و خود را در بیرون نشان داد و همه را از حالت شوکه خود بیدار کرد.«گام های سایه!»قبل از اینکه یازده نفر دیگر بتوانند کاری انجام دهند، لیام[liam\_لیام] بیرون پرید و پنجره سمت خود را خراب کرد و سپس به سمت دیوار واقع در قسمت شمالی شهر کرست خرس حرکت کرد. او در عرض چند ثانیه در کلاغ[crow\_کرو] و ساختمان ها ناپدید شد.«لیام!»بقیه بالاخره متوجه شدند چه اتفاقی می افتد، اما زمانی که می خواستند با دوستشان تماس بگیرند، او ناپدید شده بود. سرافینا و دیگران با عجله از کالسکه پایین آمدند، اما درست زمانی که می خواستند به دنبال لیام بروند[liam\_لیام]، سربازی که زره طلایی پوشیده بود نزدیک شد و آنها را متوقف کرد.ریک ژنرال [rick\_ریک]. الیس[ellis\_الیس] این مرد را، یکی از درخشان‌ترین ژنرال‌های قلمرو، یک تکامل‌دهنده روح مرتبه دوم[soul evolver\_تکامل دهنده‌های روح] قدرتمند در سطح[level\_سطح] 90 شناخت.ژنرال ریک[rick\_ریک] کمی به دو شاهزاده خانم تعظیم کرد و بدون اینکه منتظر کلمه ای باشد با حالتی جدی در چهره اش گفت: «شاهزاده خانم اول، شاهزاده خانم دوم، اعلیحضرت فیلیپ و ملکه اعلیحضرت هلنا (516) در حال حاضر در راه هستند. ورودی شمالی برای متوقف کردن شیاطین طبق دستور مستقیم [order\_مرتبه] اعلیحضرت شاه فیلیپ، فرماندهی سپاهیان را در این سوی شهر بر عهده خواهم داشت. سایر ژنرال‌ها قبلاً دستورات [order\_مرتبه] را دریافت کرده‌اند و من نیز دریافت کرده‌ام.قلب سرافینا و الیس[ellis\_الیس] وقتی شنیدند که پدر و مادرشان قبلاً به خط مقدم رفته‌اند، کمی فشرده شد.ژنرال ریک [rick\_ریک]، دیگر پادشاهان پادشاهی [kingdom\_پادشاهی] چطور؟ الیس[ellis\_الیس] سریع پرسید.بیان ژنرال ریک [rick\_ریک] حتی زشت‌تر شد و در حالی که سعی می‌کرد آرامش را در صدایش حفظ کند، جرقه‌ای از خشم در چشمانش درخشید. قدیمی ها و خوشبختانه این پیشاهنگ مهارت انتقال از راه دور را داشت. شیاطین احتمالا چند دقیقه طول می کشد تا وارد شوند، که به ما زمان می دهد تا آماده شویم. با این حال، این مشکلی را برای ما ایجاد کرد که هیچ یک از ما انتظار نداشتیم با آن روبرو شویم.»قلب سرافینا غرق شد زیرا او حتی نمی خواست به آن فکر کند به ذهنش خطور کرد. با لبانی لرزان، با تردید گفت: «پادشاهی [kingdom\_پادشاهی] پادشاهان... فرار کردند؟»ژنرال ریک[rick\_ریک] سرش را تکان داد و با صدایی عمیق گفت: «به جای فرار، اسمش را چیز دیگری می‌گذارم. به نظر می رسد که شیاطین این بار در حال برنامه ریزی چیز بزرگی هستند زیرا به طور عجیبی همه پادشاهان پادشاهی های مختلف [kingdom\_پادشاهی] از مشاهده شیاطین پیشاهنگ در نزدیکی چندین شهر در قلمرو پادشاهی خود مطلع شدند، بنابراین، آنها بلافاصله بدون حتی خارج شدند. در انتظار نسل جوان.»اساساً، پادشاهان پادشاهی های مختلف [kingdom\_پادشاهی] برای جلوگیری از آتش زدن گچ های [cast\_اجرا] خود رفتند. در واقع منطقی بود با این حال، مشکل این بود که اکنون چه اتفاقی برای gales [gales\_گیلز] می افتد.«اولین پرنسس الیس[ellis\_الیس]، شاهزاده دوم سرافینا، همه شما.» ژنرال مغرور[proud general\_ژنرال بزرگ ریک] ریک[rick\_ریک] سرش را پایین انداخت و با صدایی جدی گفت: «امیدوارم بتوانید از اعلیحضرت شاه و اعلیحضرت ملکه حمایت کنید. من می دانم که شما آینده پادشاهی ما هستید[kingdom\_پادشاهی]، اما می ترسم که قسمت شمالی دچار مشکل شود زیرا فرمان اعلیحضرت [order\_مرتبه] از همه ما ژنرال ها خواست تا در داخل شهر و در امتداد جناحین پخش شویم و فقط حمل کنیم. کمی بیش از 50000 مرد با او بودند.»سرافینا دندان هایش را به هم فشرد و با عصبانیت گفت: «آینده بادها [gales\_گیلز]؟ اگر امروز توفان [gales\_گیلز] بیفتد، آینده ای برای کسی نخواهد بود!»او در حالی که چوب دستی خود را تکان می داد و مانا درون بدنش در اطراف یکی از رون هایی که روی روح او حک شده بود جمع شده بود که نشان دهنده یکی از مهارت های متعدد بود، منتظر حرف کسی نبود.چابکی الهی [agility\_چابکی]!بلافاصله پس از خروج آن کلمات از دهان سرافینا، هاله ای از نور نقره ای رنگ پاهای ده نفر از اعضای گروه او را پوشاند و همه آنها پیام یکسانی را از پرونده روح دریافت کردند[soul record\_ثبت روح].[کاهن جهانی سرافینا دی گالس[seraphina di gales\_سرافین دی گیلز][gales\_گیلز] ha utilizado una habilidad de beneficio sobre ti. durante los siguientes 40 minutos، tu estadistica agilidad aumenta en un 30%.][کاهن جهانی سرافینا دی گالس[seraphina di gales\_سرافین دی گیلز] [gales\_گیلز] از مهارت گاومیش برای شما استفاده کرده است. برای 40 دقیقه آینده، آمار چابکی [agility\_چابکی] شما 30٪ افزایش می یابد]این اولین باری بود که سرافینا از چنین مهارت قدرتمندی برای محبت کردن یک شخص استفاده می کرد، بنابراین حتی خواهرش الیس[ellis\_الیس] بسیار متعجب به او نگاه کرد و نمی توانست در مورد قدرت واقعی خواهر کوچکش تجدید نظر کند.با این حال، سرافینا وقتی با صدایی معتبر گفت: «با من بیا! برای دفاع از دروازه شمالی با لیام[liam\_لیام] و دیگران باید حمایت کنیم!»با دیدن سرافینا که در نور نقره ای در حال دور شدن است، بقیه معطل نکردند و بلافاصله بدون تردید او را دنبال کردند.ژنرال ریک[rick\_ریک] دوباره به سمت جوانانی که حداقل سه برابر سنش کوچکتر بودند تعظیم کرد و پیش از آنکه با صدای بلند فریاد زد: «حرکت کن! شروع به جمع آوری نیروهای اطراف در نزدیکی برج کلیسا در بخش غربی شهر کنید!»تمام شهر به حرکت در آمد و مردم مانند مورچه‌ها به هم ریخته بودند تا آتش را خاموش کنند.\* \* \*تقریباً 30 دقیقه قبل، بای زمین[bai zemin\_بای زه مین] با شنل سیاهی که تمام بدن و صورتش را پوشانده بود از یک عمارت میانسال با ظاهر غربی بیرون آمد.افرادی که از کنار او می گذشتند به طرز عجیبی به او نگاه می کردند اما فقط برای یک لحظه قبل از اینکه به کار خود ادامه دهند. اگرچه پوشیدن شنل در روز روشن در وسط شهر عادی نبود، اما برخی افراد مرموز بازی می کردند بنابراین هیچ کس چیزی در مورد آن نگفت.البته، بای زمین[bai zemin\_بای زه مین] خود را می پوشاند تا در صورت ملاقات با سرافینا یا شخص دیگری شناخته نشود و مرموز رفتار نکند. از این گذشته، او به اشتباه معتقد بود که بعد از این همه روز همه باید به زندگی خود ادامه می دادند، و شاید فقط سرافینا گهگاهی او را به یاد می آورد، بنابراین بهتر بود از تماس مستقیم خودداری شود.بای زمین به دنبال مسافرخانه گشت، اما طبیعتاً تمام اتاق ها اشغال شده بود، بنابراین منتظر ماند تا یک نفر به طبقه پایین بیاید و آن شخص را متوقف کرد. پس از مدتی چانه زنی، بای زمین[bai zemin\_بای زه مین] موفق شد اقامت فرد را به پنج برابر قیمتی که پرداخت کرده بود، بخرد.بای زمین واقعاً به تجملات اهمیت نمی داد، او فقط به مکانی امن برای کاری که می خواست انجام دهد نیاز داشت زیرا جرات انجام آن را در جنگل های جهش یافته نداشت.روی تخت نشست و یک میوه کوچک آبی کمرنگ را از حلقه نگهداریش بیرون آورد. این میوه را میوه روح تازه[fresh soul fruit\_میوه‌ی روح تازه] می‌نامیدند و در میان نایاب‌ها، جزئی از پاداشی بود که بای زمین[bai zemin\_بای زه مین] از یکی از اشراف مهم پادشاهی [gales\_گیلز] پادشاهی [kingdom\_پادشاهی] پس از تحویل سران دریافت کرد. رهبر اورک ها و همسر رهبر اورک ها به مردی که 14 سال پیش دختر و همسرش را در جریان حمله ارک ها به کالسکه ای که در آن سفر می کردند از دست داده بود.[میوه روح تازه (رتبه 3): میوه طبیعی کاملاً رسیده است که معمولاً در محیط های آب و هوایی سرد با غلظت بالایی از مانا و قطعات رکوردی به خوبی رشد می کند. رسیدن آن 300 سال طول می کشد و اگر قبل از کامل شدن فرآیند رسیدن چیده شود، 24 ساعت بعد می میرد. اثر: 5 درصد آسیب وارد شده به هر روح درجه چهارم [order\_مرتبه] یا کمتر پس از مصرف را التیام می بخشد. عارضه جانبی: پس از مصرف میوه تا 60 دقیقه نمی توانید بدن خود را حرکت دهید در حالی که روح خواص میوه تازه روح را جذب می کند[fresh soul fruit\_میوه‌ی روح تازه]«با این، من در نهایت می توانم به 100٪ خودم برگردم.» bai zemin[bai zemin\_بای زه مین] آهی از سر آسودگی کشید و روی تخت دراز کشید و سپس میوه را چندین بار گاز گرفت و پالپ آن را قورت داد که به‌طور شگفت‌انگیزی با وجود رنگ خاصش طعم لذیذی داشت.بای زمین [bai zemin\_بای زه مین] نمی دانست که بعد از 30 دقیقه بدون مشکل، 30 دقیقه آخر انتظار برای اینکه بتواند دوباره تحرک داشته باشد برای او جهنم خواهد بود، اما برای بقیه شهر بسیار بدتر است.\* \* \* \* \* \* \* \*